

اشاره

چه میزان از آرزوها و رویاهایتان تحقق یافته است؟ هیچ، تا حدودی یا همه؟ آن‌ها؟ آرزوهایتان شخصی بوده است یا جمعی؟ بیشتر به موفقیت خودتان می‌اندیشید یا مثلاً به قهرمانی تیم محبوبتان یا به سرفرازی وطن؟ کم پیش می‌آید که رویاها همیشه به صورت کامل تحقق یابند. گاهی توانمندی مالی، منزلت اجتماعی و قدرت سیاسی هم که بی‌اندازه فراهم باشد، باز نمی‌توان یا نمی‌شود خواسته‌ها را به سرانجام رساند. به گفتهٔ قیصر امین‌پور: گاهی نمی‌شود که نمی‌شود که نمی‌شود. این ناشدگی‌ها عموماً به این دلیل است که در زندگی انسان، همهٔ عوامل مؤثر و ضروری در اختیار و ارادهٔ فرد نیست. درست است که انسان مختار است، قدرت انتخاب دارد، و توسعه و تکامل اجتماعی را انسان‌ها رقم می‌زنند؛ اما عوامل پیدای و پنهان یا شناخته و ناشناخته در مسیر زندگی آن قدر هست که کنش انسان و اجتماع را گاه به گونه‌ای متفاوت یا مغایر خواسته‌ها و رویاها شکل می‌دهند.

در ورودیهٔ دفتر اول این مجموعه و به عنوان دلیلی برای نوشتن خاطراتم، به این نکته هم اشاره کردم که ما معمولاً برای درک بهتر رخداد‌های اثرگذار مثل انقلاب و جنگ و یا تغییر و تحولات یک جامعه، خاطرات بازیگران اصلی را می‌خوانیم و می‌خواهیم از چشم آن‌ها این وقایع را ببینیم و تحلیل کنیم و کم‌تر پیش می‌آید که به سمت خاطرات افراد دیگر برویم. حتی در سنت دانشگاهی و پژوهشی نیز چنین نگاهی غالب بوده است اما دهه‌های مدیدی است که سنتِ

رقیب دیگری هم شکل گرفته است و تاریخ را صرفاً به نگاه و فهم بازیگران بزرگ و اصلی تقلیل نمی‌دهد. امروز توجه به زندگی روزمره و نیز تجربیات مردم عادی جایگاهی مهم در پژوهش‌های تاریخی و اجتماعی یافته است. من عمدتاً از این منظر به گذشته و مسیر زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی‌ام نگریسته‌ام.

در دفتر اولِ خرده‌داستان‌های زندگی من که با عنوان من چریک نبودم منتشر شد، گفتم که در کدام محله در شیراز زاده شدم، و با ذکر نشانه‌هایی احتمال دادم اجدادم از قوم ترک بیات بوده باشند. کودکی‌ام را با شلوغی و شیطنت و گربه‌ شاه‌چراغ نامیده شدن و نیز پادویی و دست‌فروشی پشت سر گذاشتم. در دورهٔ دبستان اشاره کردم که انشایم را پدرم می‌نوشت اما در امتحان هم نمرهٔ انشای من خوب بود. در دورهٔ دبیرستان، هم اهل خواندن کتاب و مجله شدم و هم اهل نوشتن و سرودن. شعر و داستان و کتاب‌های دینی زیاد می‌خواندم و سال چهارم دبیرستان قصه‌هایی که به نام خودم و دوستان برای مسابقهٔ در رادیو شیراز نوشتم، اول و دوم و چهارم شد. در همین ایام بود که آرزو داشتم مهندس، فوتبالیست و نویسنده شوم. احتمالاً طبیعی و منطقی باشد که نخست آرزوها و رویاهای شخصی در فرد ظهور و بروز پیدا کنند.

در دانشگاه، جهان ذهنی من گسترش یافت و با ابعاد تازه‌ای از زندگی آشنا شدم. با چیز رازآلودی به نام عشق و مقوله‌ای خشک و خشن به نام سیاست. مطالعات بیشتر و متنوع‌تر، بر شناخت و آگاهی من افزود و آشنایی با دانشجویان سیاسی مرا در مسیر انتقاد و مبارزه با رژیم سوق داد. همین ایام بود که آرزوهای من شکل جمعی به خود گرفت. خرده آرزوی من به کلان آرزو تبدیل شد. اندیشهٔ دیگردوستی در من تقویت شد. دگرگونی نظام شد آرزوی من.

در دفتر اول گفتم که فرار از دست ساواک و بازداشت و شکنجه و زندان در پی کنشگری من با هدف و آرزوی رسیدن جامعه به آزادی و عدالت رخ داد. در

زندانی، افراد کم تجربه و گاه باتجربه، یا می‌بریدند و عطای مبارزه را به لقای آن می‌بخشیدند و راه عافیت در پیش می‌گرفتند و یا چریک می‌شدند. و البته راه سومی هم بود که سختی و دشواری خودش را داشت و دارد. من به رغم آن که در سلولی بودم که اکثر افراد آن چریک بودند، اما به لطف حضور انسان مبارز و خردمندی به نام عزت‌الله سحابی در مسیر سوم قرار گرفتم. مسیر سوم با واقع‌نگری، میانه‌روی و اعتدال شناخته می‌شد. و خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا پشتوانه نظری یا ایدئولوژیک این راهبرد قرار می‌گرفت.

در دفتر دوم که پیش روی شماس، خرده‌داستان‌های خاطرات من با روایت فضای پیروزی انقلاب و بهار آزادی شروع می‌شود. نفس تغییر رژیم، تحقق یک آرزو بود. یک آرزوی جمعی و ملی. آن آرزو، آرزوی یک ملت بود. هرچند این تغییر، بیشتر در حدّ یک جابه‌جایی اتفاق افتاد و عمدتاً در سطح و لایه نخست مفهوم انقلاب رخ داد و ژرفا پیدا نکرد. در دفتر دوم، موضوع عشق و عاشقی من و پروانه هم به میان می‌آید و تا تولد سومین فرزند از چهار فرزندمان ادامه پیدا می‌کند. دو فصل مفصل در این دفتر هست که در دل هر یک، خرده‌داستان زیادی وجود دارد و حجم عمده‌ای از این دفتر را به خود اختصاص داده‌اند. یکی موضوع تجربه امت و دیگری، روزگار کیهان است.

تجربه امت، داستان حضور من در تشکیلات جنبش مسلمانان مبارز است. تشکیلاتی که مدتی خانه اول من شده بود. آن را جایی برای تحقق رویایم می‌پنداشتم، خود را وقف آن کرده بودم، به خاطرش دعوا کردم، مدتی از آن فاصله گرفتم، از آن آموختم و در آن آموزش دادم، و پس از حدود دو سال فعالیت همه‌جانبه، چون آن را پاسخگوی نیازهای ذهنی‌ام نیافتم از آن جدا شدم. دلایل و تحلیل‌م برای این جدایی را در این فصل نوشته‌ام.

فصل روزگار کیهان نیز داستان ورود و خروج من به این مؤسسه مطبوعاتی است. چه شد که به کیهان آمدم. چه درس‌ها آموختم، چه گونه در فضای زنده

و پویای تحریریه آن، روزنامه‌نگار شدم، چه کسانی ترکیب تحریریه را در سرویس‌های مختلف آن شکل می‌دادند، همکاران من چه کسانی بودند، چه‌گونه از پادگان که همزمان سربازی می‌گذراندم برای روزنامه یادداشت می‌فرستادم، چه حوادثی رخ داد، چه دوستانی پیدا کردم، ب. گرامی چه‌گونه خلق شد، پیشنهاد شاه‌چراغی چه بود، خاتمی دربارهٔ ب. گرامی چه گفت، میرحسین موسوی در هیأت دولت دربارهٔ یادداشت من چه تذکری داد، ... چه عاملی خروج و جدایی مرا از کیهان رقم زد؟ از نیمهٔ سال ۶۳ تا بهار ۶۸ که دورهٔ حضور من در کیهان بود، اتفاقات زیادی پیش آمد که در این فصل گفته‌ام.

این دفتر را با مرور خاطرات دوره‌ای که نسبتاً سخت گذشت به پایان می‌برم. دورهٔ پس از کیهان که به ناگزیر به مسافركشی مطبوعاتی روی آوردم. هر چند دورهٔ پُرباری از نظر فرصت خواندن و نوشتن بود اما بیکاری و کم‌درآمدی و مشکلات اجاره‌نشینی با سه فرزند که برای موجر، تابو محسوب می‌شد، دغدغه‌ای جدی بود و آرامش را از من می‌ربود. بنابراین وقتی با پیشنهاد شغلی ثابت در شیلات ایران مواجه شدم، آن را جزیرهٔ آرامشی برای خانواده یافتم تا بتوانم با خاطری آسوده، دل به دریای متلاطم اجتماع بزنم.

تکیه‌گاه اصلی در نگارش این خاطرات، گرچه پیشتر گفته‌ام، ذهن و حافظهٔ خودم بوده است. من هیچ روزنوستی برای ثبت کارها و اتفاقاتی که در گذر زمان در زندگی‌ام رخ می‌داد برای فصول این جلد، نداشته‌ام. لذا نخست دربارهٔ هر فصل یا مقطعی از زندگی هر آن‌چه را که به یاد داشتم، تایپ کرده‌ام و برای پر کردن خلأها، از آشنایان و دوستان کمک گرفته‌ام. هر فصل را پس از اتمام از نظر خودم در اختیار افراد مرتبط قرار داده‌ام و با دریافت اطلاعات و نظرات آن‌ها متن را تصحیح و تکمیل کرده‌ام. دوستانم به دو شکل کمک کرده‌اند. برخی یادآور و یا خود جزئی از خاطره‌ها بودند و چند نفر در سبک

نگارش خاطرات و یا توجه دادن به نکات و زوایایی که بر غنا و کیفیت خاطرات افزوده است، راهنمایی‌های ارزنده‌ای ارائه کرده‌اند. و البته، گروه دوم هم به تدریج، خودشان جزئی از خاطرات من شده‌اند که خواهیم دید. این دو گروه از دوستان، آنان که در خرده‌داستان‌ها مشارکت داشته‌اند و آنان که بر دقت و پاکیزگی متن اثر گذاشته‌اند، بر حسب الفبا عبارتند از: احمد اشتری، هاشم اکبریانی، رضا تهرانی، هاشم جذبی، حمید حاتمی، هادی خانیکی، حسن خلیلی، نصرالله دادار، محمد دستجردی، رحمت روستاپور، منصور رئیس‌سعدی، مجید زرگرنژاد، بهزاد سعیدپور، کاظم شکری، محمود شمس (ماشالله شمس‌الواعظین)، فریدون صدیقی، محمد حسین عمادی، مسعود غفاری، مهدی فرقانی، شهرام کرمی، جعفر گل‌رخیان، محسن گودرزی، مجتبی میرطاهری که از همه آن‌ها سپاسگزارم.

بهر روز گرانیایه

مهر ۱۴۰۳